

تطور علم بدیع در سده اخیر حوزه علمیه قم

(مطالعه موردی آرایه تشابه الأَطراف در المیزان)*

عبدالله موحدی محب^۱ و مهدی عشایری منفرد^۲

چکیده

حوزه علمیه قم در صد سال اخیر نظریه‌هایی مبتکرانه در شاخه‌های مختلف علوم اسلامی ارائه کرده که علم «بدیع» یکی از این دانش‌هاست و حوزه در سال‌های اخیر نوآوری‌هایی در آن داشته است. «تشابه الأَطراف» از آرایه‌هایی است که علاوه بر کارکرد زیبایی‌شناختی، کارکرد معناشناختی نیز دارد. کارکرد معناشناختی آن به‌گونه‌ای است که غفلت از آن موجب کج‌فهمی برخی مفسران شده است. در میان تفسیرهایی که در صد سال اخیر در حوزه علمیه قم به نگارش درآمده است می‌توان به المیزان فی تفسیر القرآن و تفسیر سوره حمد اشاره کرد که در میان این آثار، کتاب المیزان از جمله آثاری است که در آن نه تنها از دانش‌های ادبی در فرایند فهم متن استفاده شده، بلکه صاحب اثر، در مسائل ادبی نوآوری نیز داشته است. نوآوری‌های علامه طباطبایی در المیزان قابلیت دارد با سایر نظریات جدید زبان‌شناسانه در جهان رقابت کند. از نوآوری‌های علامه طباطبایی در المیزان، توجه به کارکرد معناشناختی آرایه تشابه الأَطراف در فرایند تفسیر و فهم متن است. هرچند پیش از علامه نیز به‌صورت پراکنده به کارکرد معنایی این آرایه توجه شده، اما به‌مثابه روشی در فرایند تفسیر و فهم متن در نیامده و همچنین معانی آن و کیفیت تأثیر آن نیز کشف نشده، بوده است؛ بنابراین می‌توان استفاده از کارکرد معنایی آرایه تشابه الأَطراف و کشف معانی آن را از نوآوری‌های صد سال اخیر حوزه علمیه قم به شمار آورد. این پژوهش در مرحله نخست اثبات کرده است که آرایه تشابه الأَطراف دارای کارکرد معناشناختی است، همچنان‌که به شکل پراکنده در آثار برخی از مفسران وجود دارد؛ سپس اثبات کرده که توجه به معناداری این آرایه به شکل نظام‌مند و دقیق از ابتکارات علامه طباطبایی در تفسیر المیزان است.

واژگان کلیدی: دانش بدیع، تشابه الأَطراف، فرایند فهم متن، اثر زیبایی‌شناختی، اثر معناشناختی، علامه طباطبایی، صدسالگی حوزه علمیه قم.

* این مقاله با حمایت دبیرخانه دائمی کنگره یک‌صدمین سالگشت باز تأسیس حوزه علمیه قم و دستاوردها و

نکوداشت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری □ تألیف شده است.

۱. دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران.

رایانامه: movahhedimoheb@gmail.com

۲. دانش‌آموخته سطح یک حوزه علمیه قم، قم، ایران/ نویسنده مسئول.

رایانامه: mojahedatkholesane@gmail.com

مقدمه

حوزه علمیه قم در صد سال اخیر ابتکارها و نوآوری‌های متعددی در شاخه‌های مختلف علوم اسلامی داشته است. به جرئت می‌توان گفت حوزه علمیه قم در علومى مانند فقه و اصول، رجال و درایه الحدیث، تفسیر، فلسفه اسلامی و عرفان، نوآوری‌های مهم درخور توجه را رقم زده که در پاره‌ای موارد، موجب پیشرفت چشم‌گیر دانش شده است.^۱

یکی از شاخه‌هایی که حوزه علمیه قم ابتکارها و نوآوری‌های بی‌سابقه‌ای در آن داشته، شاخه تفسیر است. از آثار تفسیری که در حوزه علمیه قم به نگارش در آمده است به این کتاب‌ها می‌توان اشاره کرد: المیزان فی تفسیر القرآن، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، تفسیر تسنیم، تفسیر سوره حمد، صیانة القرآن من التحریف، تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، الفرقان، تفسیر نمونه، تطهیر با جاری قرآن، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن و مفاهیم القرآن.

تفاسیر صد سال اخیر حوزه علمیه قم از برخی دانش‌های ادبی در فرایند تفسیر و فهم متن نیز بهره برده‌اند. علامه طباطبایی از مفسرانی به شمار می‌آید که علاوه بر استفاده از دانش‌های ادبی، در برخی از آنها صاحب نوآوری‌های بی‌سابقه‌ای است که قابلیت دارد با نظریه‌های مطرح در زبان‌شناسی رقابت کند. یکی از نوآوری‌های صاحب المیزان در علوم ادبی، استفاده از کارکردهای معناشناختی آرایه تشابه الأطراف است. با اینکه بُعد زیبایی‌شناختی این آرایه بر کسی پوشیده نیست، کارکرد معناشناختی آن مورد غفلت مفسران و فهمندگان متن بوده است. این غفلت به گونه‌ای بوده که گاه موجب کج‌فهمی مفسر شده و او را از دستیابی به معنای صحیح دور کرده است. البته استفاده از کارکرد معناشناختی این آرایه حتی نزد مفسران پس از علامه نیز چندان مورد توجه نبوده است.

سؤالی که این پژوهش بدان پاسخ می‌دهد این است که آیا می‌توان نظریه علامه طباطبایی در آرایه تشابه الأطراف را یکی از مصادیق تطور دانش بدیع در حوزه علمیه قم و جزء نوآوری‌های حوزه علمیه قم در صد سال اخیر به شمار آورد؟

کشف چنین ظرفیتی از آرایه تشابه الأطراف که سبب پیشرفت دانش بدیع شده است، نباید از چشم مفسران دور بماند؛ زیرا چنان‌که بیان خواهد شد، غفلت از ظرفیت معنایی این آرایه، دست کم در برخی موارد، موجب کج‌فهمی مفسر می‌شود؛ بنابراین توجه به کارکرد معنایی این آرایه،

۱. برای مطالعه بیشتر ر. ک: مقاله «شیخ عبدالکریم حائری، حوزه علمیه قم و تولید علم در سده معاصر ایران»، نوشته سید محمد عیسی نژاد.

نه تنها موجب تولید جریانی نو در دانش بدیع می‌شود، بلکه به تولید جریانی جدید در تفسیر متن و به تبع آن تفسیر قرآن می‌انجامد.

در این پژوهش، ابتدا اندیشه علامه طباطبایی به صورت کامل بیان و اثبات می‌شود که استفاده از کارکرد معنایی این آرایه و توجه به بُعد معناشناختی آن از نوآوری‌های علامه طباطبایی است و در نتیجه از نوآوری‌های حوزه علمیه قم در صد سال اخیر به شمار می‌آید؛ سپس اثبات می‌شود توجه به این آرایه و کارکرد معناشناختی آن به تولید جریانی نو در دانش بدیع و به تبع آن در فرایند تفسیر متن و تفسیر قرآن کریم می‌انجامد.

درباره سؤال‌هایی که این پژوهش بدان‌ها می‌پردازد، تا به حال تحقیق و پژوهشی انجام نشده است. البته پژوهش‌هایی درباره آرایه تشابه الأظراف یافت می‌شود، ولی همه در راستای توضیحات بلاغیان است و بیشتر جنبه تطبیقی دارد و فاقد نوآوری است. مقاله تشابه الأظراف در قرآن مجید از فاطمه شیخ‌لووند و مقاله بازتاب‌های هنری تناسب لفظ و معنا در خطبه‌های اشباه و قاصعه نهج البلاغه از امیر مقدم تقی‌پور و فاطمه قلی‌پور از این آرایه سخن به میان آورده‌اند، ولی صرفاً به تطبیق مباحث موجود در دانش بلاغت و بدیع بر متون مورد نظر پرداخته‌اند. در این میان، مقاله بایستگی دانش بدیع در تفسیر؛ با نگاهی به تفسیر المیزان از محمد عشایری منفرد، به اثر معنایی دانش بدیع به مثابه یک دانش پرداخته است، ولی نظر آن پژوهش بر ساختار دانش بدیع بوده است؛ بنابراین هیچ اثری یافت نشد که به تطور دانش بدیع در صد سال اخیر حوزه علمیه قم با مطالعه موردی تشابه الأظراف در المیزان و از منظر علامه طباطبایی پرداخته باشد.

مفهوم‌شناسی

پیش از پرداختن به مسئله اصلی این تحقیق، شایسته است که به برخی مفاهیم به کار رفته در این مقاله، به طور خلاصه اشاره شود.

۱. آرایه تشابه الأظراف

یکی از آرایه‌هایی که در دانش بدیع از آن بحث به میان آمده، آرایه تشابه الأظراف است. برخی از ارباب بلاغت، این آرایه را در ذیل آرایه دیگری به نام مراعات نظیر آورده‌اند (تفتازانی، بی تا، الف، ص ۲۶۸؛ ابن عرب‌شاه، بی تا، ص ۹۹) و برخی دیگر، آن را به عنوان آرایه‌ای مستقل ذکر کرده‌اند (هاشمی، ۱۳۸۱ش، ص ۲۹۹). ویژه‌دانان دانش بلاغت، آرایه تشابه الأظراف را چنین تعریف کرده‌اند: تمام شدن سخن با آنچه از نظر معنایی با بخش

آغازین کلام مناسب و سازگاری داشته باشد (تفتازانی، بی تا، الف، ص ۲۶۸؛ تفتازانی، بی تا، ب، ص ۴۲۰؛ ابن یعقوب مغربی، بی تا، ج ۲، ص ۴۹۸؛ مطلوب، بی تا، ص ۳۲۲؛ مراغی، بی تا، ص ۳۲۳؛ خطیب قزوینی، بی تا، ص ۲۶۱؛ هاشمی، ۱۳۸۱ش، ص ۳۲۳). باید توجه داشت که برخی از اهل بلاغت، این آرایه را به دو گونه لفظی و معنوی تقسیم کرده و تعریف مذکور را تعریف تشابه الأَطراف معنوی دانسته اند (هاشمی، ۱۳۸۱ش، ص ۳۲۳). در هر صورت، در این مقاله هر جا که آرایه تشابه الأَطراف ذکر می شود، معنای نخستین اراده شده است و معنوی یا لفظی بودنش در این پژوهش تأثیری ندارد.

گفتنی است که برخی از ارباب بلاغت از این آرایه به «رد العجز علی الصدر» تعبیر کرده اند که البته معنای آن در اصطلاح دانش بلاغت غیر از آرایه تشابه الأَطراف است؛ زیرا رد العجز علی الصدر یعنی دو لفظ مانند هم یا متجانس یا دو لفظی که یکی ملحق به دیگری است، در اجزای آغازی و پایانی سخن آورده شوند (ابن عربشاه، بی تا، ج ۲، ص ۱۱۵؛ هاشمی، ۱۳۸۱ش، ص ۳۴۰؛ سبکی، بی تا، ج ۲، ص ۲۹۳). البته ممکن است بتوان در تعریف این دو آرایه تصرف کرد و هر دو را به یک آرایه برگرداند، اما مسلم است که دانش بلاغت موجود، میان این دو آرایه تفاوت گذاشته است، ولی در اینجا این سؤال مطرح می شود که اگر چنین است، چرا برخی از بزرگان و خبرگان دانش های زبانی و تفسیری در آثار خود این خلط را مرتکب شده اند. آیا خلطی بدین روشنی از خبرگان و اندیشمندان دانش های زبانی و تفسیری ممکن است؟

اولین نکته ای که باید بدان توجه کرد، این است که مانند چنین خلط هایی در سخنان اهل تفسیر تازگی ندارد. از باب نمونه، برخی از بزرگان ادب در سخنان خود میان استعاره، مجاز و کنایه خلط کرده و آنها را به جای یکدیگر به کار برده اند؛ با وجود اینکه این اصطلاحات بسیار رایج تر و پرکاربردتر بوده و طبیعتاً مقتضای عدم خلط در آنها بیشتر است؛ پس طبعاً خلط در اصطلاحات جزئی تر مانند تشابه الأَطراف، به مراتب طبیعی تر به نظر می رسد. این سخن در جای خود اثبات شده است (ر.ک: عشایری، بی تا، ص ۷۴) و از پیش فرض های این مقاله می باشد، اما شاید بتوان برای خلط این دست از دانشوران، دلایلی را ذکر کرد؛ از جمله اینکه:

ممکن است در ذهن این دسته از دانشوران، تمایزی میان دو آرایه مزبور وجود نداشته باشد که این خود دو معنا دارد: یا اینکه به طور کلی متوجه این تمایز نشده اند و غافلانه از کنار آن عبور کرده اند، یا اینکه متوجه این تمایز و تفاوت آشکار موجود میان این دو آرایه بوده اند و آگاهانه و از روی برهان و دلیل، آن دیدگاه را مردود دانسته و انگاره یکی بودن این دو آرایه را برگزیده اند. احتمالی دیگر که می تواند پاسخ این پرسش باشد، اینکه این دسته از دانشوران به تفاوت میان

این دو آرایه آگاه بوده‌اند، ولی هنگام نوشتن، به دلیل نزدیکی بسیار این دو آرایه، آنها را به جای یکدیگر به کار برده‌اند.

مهم‌ترین مسئله در اینجا توجه به این امر است که برخی از دانشوران، این دو آرایه را گاهی به جای یکدیگر به کار برده‌اند. این نکته اساسی در فهم کلام ایشان بسیار مؤثر است، ولی توضیح آن، خود پژوهشی جداگانه می‌طلبد.

۲. جایگاه آرایه تشابه الأظراف در میان آرایه‌های دیگر

این آرایه در میان دیگر آرایه‌های دانش بدیع، جایگاهی ویژه دارد. یکی از برجستگان دانش بلاغت درباره این آرایه می‌نویسد:

«آرایه تشابه الأظراف بیانگر مهارت شاعر، قدرت تصرفش در کلام و خاضع و مطیع بودن الفاظ در برابر اوست و در عین حال نزد طبع و سمع بسیار خوش می‌آید. آرایه‌های دیگر بدیعی، هر آرایه‌ای که باشد، رتبه‌ای پایین‌تر از آرایه تشابه الأظراف دارد» (مدنی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۵۰).

او در ادامه، سخنی از ابن حجت حموی، یکی از شاعران برجسته، نقل می‌کند که در رد، نقد و تضعیف آرایه تشابه الأظراف است و سپس می‌گوید: «ابن حجت حموی اصلاً در حد و اندازه‌ای نیست که بخواهد چنین سخنی را بر زبان جاری کند» (مدنی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۵۰).

از این سخن، چند مطلب استفاده می‌شود: نخست اینکه آرایه محل بحث، جایگاه بسیار رفیعی در دانش بدیع دارد؛ دوم اینکه اگر متکلم و سخنور در مقام اثبات تبحر و خبرگی خود در کلام باشد، می‌تواند از این آرایه استفاده کند. به دیگر سخن، استفاده بجا از این آرایه، بیانگر تبحر و تسلط سخنور بر فنون بیان است؛ هرچند از کاربرد آن، معنای خاصی را اراده نکرده باشد، اما در اینجا این سؤال مهم مطرح می‌شود که آیا ممکن است سخنوری توانا و حکیم از آرایه‌ای بهره‌بردار و معنایی از آن اراده نکند. به دیگر سخن، آیا امکان دارد یک شخصیت برجسته ادبی که بر زوایا و خبایای کلام تسلط دارد، معنا را فدای لفظ یا لفظ را فدای معنا کند؟ این، سؤال بسیار مهمی است که خود تحقیقی مفصل می‌طلبد و پاسخ آن در این تحقیق تأثیری ندارد؛ بنابراین از پرداختن به آن اجتناب می‌شود.

۳. آرایه «تشابه الأظراف» و «علم المناسبات»

تشابه الأظراف دارای حیثیت‌های گوناگونی است و به همین دلیل در علوم گوناگونی بررسی شده است. «علم المناسبات» از دانش‌هایی است که به صورت مبسوط و مفصل به این آرایه پرداخته

است و چنان‌که خواهد آمد، یکی از مهم‌ترین مبادی این دانش را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین بایسته است که از رابطه این دو در حدی که نیاز این تحقیق را برطرف سازد، بحث به میان آید.

«مناسبت» در لغت به معنای «مشاکلة» و «مقاربة» است (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۱۸؛ سیوطی، بی تا، ج ۱، ص ۵۷) و در اصطلاح، به دانشی گفته می‌شود که به علل ترتیب اجزای قرآن می‌پردازد و فهم رابطه‌ها و تلازم‌هایی که بین این اجزا وجود دارد، به وسیله این دانش کشف می‌شود (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۱۸؛ سیوطی، بی تا، ج ۱، ص ۵۷؛ بقاعی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۵). البته برخی از دانشوران تفسیر، از این اصطلاح در معنایی اعم از «متشابه القرآن» و «علم المناسبات» بهره برده‌اند (أنیس، ۱۴۲۴ق، ش ۱۳، ص ۷۱).

محققان درباره اینکه موضوع این دانش دقیقاً چیست و از چه چیزی بحث می‌کند، مطالب فراوانی نوشته‌اند. یکی از مهم‌ترین بخش‌های این دانش، بررسی مناسبت میان آغاز و انجام سوره‌های قرآن کریم است (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۲۴). این بخش چنان اهمیتی دارد که برخی محققان، آثار مستقل و مفصلی درباره آن تألیف کرده‌اند (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۲۴). آرایه تشابه الأطراف در این بخش از علم المناسبات به کار می‌آید. در واقع اساس این بخش مهم از علم المناسبات را این آرایه بدیعی تشکیل می‌دهد.

کارکرد معناشناختی آرایه تشابه الأطراف در المیزان

آرایه تشابه الأطراف علاوه بر کارکرد زیبایی‌شناختی، کارکرد معناشناختی نیز دارد. برخی از مفسران متوجه برخی از کارکردهای معناشناختی این آرایه بوده‌اند، اما استفاده از این آرایه به مثابه روش، در آثار آنان وجود ندارد و به جرئت می‌توان گفت علامه طباطبایی نخستین مفسری است که از کارکرد معناشناختی تشابه الأطراف در فرایند تفسیر خود به شکل منظم استفاده کرده است. توجه به کارکرد معناشناختی آرایه تشابه الأطراف را می‌توان یکی از تطورات دانش بدیع و نیز فهم متن به شمار آورد که از نوآوری‌های صد سال اخیر در حوزه علمیه قم است. استفاده از کارکرد معناشناختی این آرایه می‌تواند جریانی جدید را در دانش بدیع و تفسیر راه بیندازد. در اهمیت کارکرد معناشناختی همین نکته کافی است که بی‌توجهی به آن، فهمنده متن را منحرف، و برای او توهم فهم ایجاد می‌کند.

برای اثبات اینکه علامه طباطبایی به صورت منظم به کارکرد معناشناختی آرایه تشابه الأطراف التفات داشته و از آن در فرایند تفسیر خود بهره برده است، باید نمونه‌ها و شواهد متعددی را در المیزان یافت و عرضه کرد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که مهم‌ترین معانی آرایه تشابه الأطراف نزد

علامه طباطبایی عبارت‌اند از: قرینه‌یابی برای کشف مراد متکلم، قرینه‌بودن یکی از اطراف بر طرف دیگر، قرینه‌یابی برای مجاز یا غرض ثانوی، و ابراز فصاحت و بلاغت اعجاز‌آمیز. این معانی در ادامه به‌صورت کامل توضیح داده و شواهد آن ارائه می‌شود. همچنین در ادامه اثبات می‌شود که علامه طباطبایی به‌دلیل توجه به کارکردهای معناشناختی این آرایه دچار خطا در تفسیر و فهم متن نشده، اما مفسرانی که به کارکردهای معناشناختی این آرایه توجه نداشته‌اند، در فهم و تفسیر کلام دچار خطا و اشتباه شده‌اند.

۱. قرینه‌یابی برای کشف مراد متکلم

از منظر بلاغیان، کلام افزون بر معنا، غرض نیز دارد؛ بنابراین فهمنده متن، علاوه بر تلاش برای دریافت معنای کلام، باید به همان مقدار در دست‌یافتن به غرض نیز کوشا باشد. آرایه تشابه الأَطراف، هم در ساحت غرض و هم در ساحت معنا کاربرد دارد. به دیگر سخن، این آرایه قابلیت کشف معنای کلام و نیز غرض متکلم را دارد و می‌توان از آن به‌عنوان قرینه‌ای در فرایند فهم متن بهره‌جست. علامه طباطبایی به این کارکرد تصریح کرده و معتقد است که این کارکرد برای آرایه تشابه الأَطراف اثبات شده و بلکه در مواردی موافق ظاهر نیز هست. به دیگر سخن، او قرینیت آرایه تشابه الأَطراف را امری موافق با طبع، فهم متعارف و کاملاً عقلایی دانسته است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۱۶۹). در نتیجه، عرف و عقلا این کارکرد را پذیرفته‌اند و همین مطلب در اثبات این کارکرد برای این آرایه کفایت می‌کند؛ زیرا عرف، معیار و ملاک فهم و درک در این دست مباحث است.

در ادامه سه نمونه از مواردی را که آرایه تشابه الأَطراف، قرینه‌ای بر کشف مراد متکلم شده است، به‌عنوان شاهد ذکر می‌کنیم:

أ) آرایه تشابه الأَطراف در سوره «الرحمن»

برخی معتقدند در این سوره، میان آیات آغازین که درباره رحمت جهان‌شمول خداوند عالمیان است و میان آیه «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (سوره الرحمن، آیه ۷۸) تناسب وجود دارد و از آرایه تشابه الأَطراف استفاده شده است. مفسران پیش از علامه طباطبایی، هرچند به معناداری این آرایه در این آیه اشاره‌ای نکرده‌اند، ولی به اصل وجود چنین آرایه‌ای در آیه تصریح دارند (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۷، ص ۱۹۳؛ بقاعی، ۱۴۲۷ق، ج ۷، ص ۴۰۰). سؤالی که در اینجا به ذهن می‌رسد این است که مراد از «اسم» دقیقاً چیست؟ دلیل مطرح‌شدن پرسش مزبور

این است که برای خداوند متعال تا هزار و یک اسم و گاه تا چهارهزار اسم برشمرده‌اند (کفعمی، بی‌تا، ص ۸۶) و اینکه مراد از این اسم چه باشد، بدون شک در مباحث تفسیری و علوم قرآنی اثر مستقیم دارد؛ پس باید مراد متکلم از این «اسم» مشخص شود.

علامه طباطبایی برای یافتن پاسخ این پرسش از قرینه‌ای درون‌متنی؛ یعنی همان آرایه تشابه الأَطراف بهره برده است. به دیگر سخن، ایشان از آرایه تشابه الأَطراف و معناداری آن استفاده کرده تا به مراد متکلم از این واژه دست یابد. علامه طباطبایی پس از اشاره به این آرایه می‌نویسد: «و به سبب آن (آرایه تشابه الأَطراف) ظاهر این است که مراد خداوند متعال از واژه "اسم" همان "الرحمن"ی است که در آغازین آیات سوره وجود داشت» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۱۶۹). چنان‌که روشن است، علامه طباطبایی در فرایند فهم متن از این آرایه استفاده برده و مراد متکلم از واژه اسم را در این آیه کشف کرده است. پرواضح است که اگر از این آرایه غفلت می‌شد، مراد متکلم یا درک نمی‌شد، یا اگر هم درک می‌شد، درکی ناصحیح بود.

ب) تشابه الأَطراف در سوره «نبأ»

مفسران بر این باورند که در این سوره، بین آیات آغازین و پایانی تناسب و تشابه الأَطراف وجود دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲۰، ص ۱۷۵؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰، ص ۴۸). در آیه ۲۹ این سوره ابهامی وجود دارد و آن اینکه معلوم نیست مراد گوینده از «الیوم الحق» دقیقاً چه روزی است. آیا متکلم از قرینه‌ای درون‌متنی برای توضیح و تبیین دقیق «الیوم الحق» بهره برده یا اینکه باید برای توضیح آن به قراین فرامتنی تمسک کرد؟

علامه طباطبایی با استفاده از صنعت تشابه الأَطراف که قرینه‌ای درون‌متنی است، مراد از «ذلک الیوم الحق» را مشخص می‌کند. او معتقد است که بین آیات ۱۷ و ۲۹ تشابه الأَطراف وجود دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲۰، ص ۱۷۵). در آیه ۱۷ این سوره از عبارت «یوم الفصل» استفاده شده و از تناسبی که آرایه تشابه الأَطراف بین این دو آیه ایجاد کرده است می‌توان فهمید که مراد از «ذلک الیوم الحق» نیز همان «یوم الفصل» است. او در این باره می‌نویسد: «سخن خداوند متعال [ذلک الیوم الحق] به [یوم الفصل] مذکور با صفاتی که برایش ذکر شد اشاره دارد؛ [زیرا] درحقیقت، خاتمه کلام به فاتحه کلام منعطف است» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲۰، ص ۱۷۵).

در این میان، مفسرانی یافت می‌شوند که به دلیل غفلت از معناداری و قرینیت این آرایه، در توضیح و تبیین مراد متکلم از «ذلک الیوم الحق» به خطا رفته‌اند. ابوحنیان قرناطی در توضیح این عبارت می‌نویسد: «ذلک الیوم الحق» به معنای کیان و وجود آن است» (ابوحنیان، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰،

ص ۳۹۰). حال آنکه اگر این مفسر به تناسبی که بین این دو آیه توسط آرایه تشابه الأَطراف ایجاد شده است دقت می‌کرد، شاید به این خطا دچار نمی‌شد. باید به این نکته دقت داشت که اگرچه «کیان و وجود یوم الفصل» از لوازم این سخن است، ولی قطعاً نه مراد متکلم بوده است و نه مدلول مطابقی آن. شاید این معنا از فوائد و لوازمی باشد که به ذهن مخاطب خطور می‌کند، ولی بسیار بعید به نظر می‌رسد که متکلم نیز آن را اراده کرده باشد.

ج) تشابه الأَطراف در سوره «مؤمنون»

علامه طباطبایی ذیل آخرین آیه سوره مؤمنون می‌نویسد: «...به این سبب، این سوره با همانی که آغاز شده بود پایان یافت» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۵، ص ۷۴). در اینجا باید از علامه طباطبایی پرسید: رابطه این دو آیه چیست؟ مفاد آیه اول سوره تنها اخبار از رستگاری مؤمنان است، حال آنکه مفاد آخرین آیه که علامه طباطبایی ادعا تناسبش با آیات نخستین را دارد، امری است از جانب خداوند متعال به پیامبر اکرم^ﷺ برای طلب رحمت و مغفرت. چه تناسبی میان این دو آیه وجود دارد و در ذهن علامه طباطبایی چه می‌گذشته است؟

برای فهم این تناسب شایسته است که اولاً معنای آخرین آیه روشن شود و سپس تناسب آن با آیه اول آشکار گردد. در این آیه خداوند متعال به رسول اکرم^ﷺ امر می‌کند که شعار و گفتار مؤمنان را به مردم برساند و نیز برساند که پاداش آن، رستگاری در روز قیامت است؛ پس از فهم این نکته، ارتباط این آیه با آیه آغازین سوره آشکار می‌شود؛ چراکه آیه اول نیز درباره پیروزمندی و رستگاری مؤمنان سخن می‌گوید. البته ممکن است این سؤال برای خواننده ایجاد شود که در سوره، مطلبی درباره رستگاری کسانی که از این شعار تبعیت کنند وجود ندارد و آیه درباره این مسئله ساکت است. آنچه به ذهن صاحب این قلم می‌رسد این است که علامه طباطبایی از همین تناسب بین آغازین آیه و آخرین آیه این سوره، این معنا را کشف کرده است؛ چراکه در آیه اول سخن از رستگاری مؤمنان به میان آمده و واضح است که آن رستگاری، به ایمان داشتن آن اشخاص مستند است. در آیه پایانی نیز، با توجه به تناسب مذکور، اگر کسی از شعاری که پیامبر اکرم^ﷺ به دستور خداوند متعال به مردم ابلاغ می‌فرماید پیروی کند، قطعاً مصداق مؤمنان می‌شود و همانند آنان به رستگاری می‌رسد.

برخی مفسران تناسب میان آغاز و پایان این سوره را به گونه‌ای دیگر بیان کرده‌اند. آنان معتقدند آنچه با آیه اول تناسب دارد، آیه «إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الْكَافِرُونَ» (سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷) است (سیوطی، ۱۴۲۶ق، ص ۵۶). پیش از آنکه از معناداری این تحلیل و تبیین بحثی به میان بیاید،

شایسته است که پاسخ شبهه‌ای را بدهیم که ممکن است در ذهن خواننده ایجاد شود. ممکن است اشکال شود که آیه ۱۱۷، آیه پایانی نیست تا میان آن و آغازین آیه این سوره تناسب ایجاد شود؛ حال آنکه در آرایه تشابه الأَطراف، چنان‌که در تعریف آن نیز ذکر شده است، باید تناسب میان ابتدا و انتهای یک کلام محقق شده باشد. در پاسخ این پرسش باید گفت چنان‌که از بررسی‌های دانشمندان علوم زبانی و ادبی فهم می‌شود، این مقدار از تسامح در تناسب و تشابه ابتدا و انتهای کلام اشکالی ندارد (سیوطی، بی‌تا، ص ۵۶). به دیگر سخن، مراد از ابتدا و انتها که در تعریف این آرایه آمده است، دقیقاً اولین و آخرین بخش نیست؛ چراکه این مسئله از سنخ زبانی است، نه عقلی، و ملاک در آن، عرف اهل زبان است و از منظر عرف اهل زبان، این دقت لزومی ندارد. این سخن که به ذهن صاحب این قلم می‌رسد، از کتب دانشمندان علوم زبانی نیز قابل فهم است (سیوطی، ۱۴۲۶ق، ص ۵۶).

پس از پاسخ به این سؤال، ممکن است پرسش دیگری ایجاد شود: تا زمانی که می‌توان آخرین بخش کلامی را به‌عنوان یک طرف از تشابه الأَطراف گرفت، چرا سراغ قسمتی برویم که آخرین بخش نیست؟ به دیگر سخن، هنگامی که می‌توان یک طرف از تشابه الأَطراف را آخرین جزء کلام گرفت، چرا باید سراغ قسمتی از کلام برویم که از جهت عقلی آخرین جزء نیست و با تسامح باید آن را آخرین جزء بدانیم؟ در پاسخ این پرسش چند احتمال می‌توان بیان کرد: نخست اینکه آن دسته مفسرانی که بخش پایانی سوره را یکی از دو طرف تشابه الأَطراف پذیرفته‌اند، به احتمال زیاد اصلاً معتقد نبوده‌اند که در آنجا تشابه الأَطراف رخ داده است. در این فرض بر آنان خرده‌ای نیست. احتمال دیگر این است که این گروه از مفسران از تشابه الأَطراف بین اولین و آخرین آیه غفلت کرده‌اند که البته به‌نظر می‌رسد این احتمال، بسیار دور از ذهن باشد؛ چراکه اولاً این، دیدگاه یک مفسر نیست که گفته شود غفلت کرده است، بلکه دیدگاه حداقل سه تن از مفسران برجسته است و بعید به‌نظر می‌رسد هر سه از این نکته غفلت کرده باشند. اتفاقاً اگر بنا باشد کسی به کج فهمی متهم شود، آن شخص جناب علامه است؛ زیرا با بررسی سخن مفسران درباره این آیه روشن می‌شود کسانی که از تشابه الأَطراف سخن رانده‌اند، معمولاً همین تحلیل را ارائه کرده و به آیه اخیر و ارتباطش با آغازین آیه این سوره هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند؛ بنابراین تحلیل علامه طباطبایی در میان آنان، بی‌سابقه و جدید است. حاصل آنکه با بررسی فضای جاری میان مفسران، احتمال غفلت بسیار بعید است و به‌نظر می‌رسد درست‌تر این باشد که این دسته از مفسران با تحلیل علامه طباطبایی مخالفت داشته‌اند و به‌همین دلیل آن را ذکر نکرده‌اند؛ بنابراین دیگر اشکال پیش گفته به آنان وارد نمی‌شود، بلکه این اشکال زمانی وارد می‌شود که مفسران

مزبور، آن جزء از کلام را به عنوان طرفی از تشابه الأَطراف قبول داشته باشند، ولی آن را به هر دلیلی، مثلاً غفلت، ذکر نکرده باشند.

البته به نظر می‌رسد جمع بین هردو نظر مانعی ندارد؛ یعنی دلیلی نداریم که هر طرف تشابه الأَطراف حتماً باید یکی باشد، بلکه گاهی دو جزء می‌تواند طرفی از تشابه الأَطراف باشد؛ بنابراین آیه آغازین این سوره، یک بار با آیه ۱۱۷ و بار دیگر با آیه ۱۱۸ تناسب و ارتباط برقرار می‌کند.

۲. دلیل بودن یکی از طرفین بر طرف دیگر

یکی دیگر از کاربردهای معناشناختی آرایه تشابه الأَطراف، دلیل بودن یکی از طرفین بر طرف دیگر است؛ یعنی اجزای آغازین سخن، می‌تواند قرینه‌ای برای حکمی در اجزای پایانی کلام باشد، یا بالعکس. اگر چنین فایده‌ای پذیرفته شود، ثمرات گوناگونی در دانش‌های متفاوتی چون تفسیر، اصول و فقه خواهد داشت. این کارکرد آرایه تشابه الأَطراف کاملاً عقلایی است و با ظاهر کلام مطابقت دارد و همین عقلایی بودن و مطابقت با ظاهر، وجود چنین معنایی را اثبات می‌کند. از باب مثال، علامه طباطبایی معتقد است که آخرین آیه سوره نور مانند دلیلی است بر آغازین آیه این سوره. او درباره این رابطه و تعلیلی که بین این دو طرف شکل گرفته است می‌نویسد:

سخن خداوند متعال «أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ» (سوره نور، آیه ۶۴) پایانی است در این سوره که ناظر به آیه آغازین سوره است: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (سوره نور، آیه ۱)؛ به این صورت که آیه آخر مانند تعلیل بر آیه اول است. توضیح آنکه عبارت «أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بیان عمومیت ملک است و اینکه همه چیز بدون استثنا مملوک خداوند سبحان و قائم به اوست و به همین دلیل، با همه خصوصیات وجودی‌اش برای او معلوم است؛ پس خدا هر آنچه را مملوک بدان محتاج باشد، می‌داند؛ بنابراین خدا به حقیقت حال انسان‌ها و آنچه بدان نیازمندند آگاه است؛ زیرا انسان‌ها نیز از مخلوقات، و مملوک خدایند. در نتیجه می‌فهمیم شرایعی که خدا برای مردم تشریح کرده، اموری است که انسان‌ها در حیاتشان بدان نیازمندند؛ همچنان‌که ارزاقی که برایشان آفریده، مورد نیازشان بوده و بدون آن بقا و دوام نخواهند داشت؛ پس اینکه فرمود: «قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ» به منزله نتیجه‌ای است که بر حجت مذکور مترتب می‌شود و معنایش این است که مالکیت خدا بر شما و هر چیز دیگر مستلزم علم او به حال و احتیاجات شماست. آری، او به علت اینکه مالک شماست، می‌داند که چه شریعت و احکامی مورد احتیاج شماست و همان را برایتان تشریح و بر شما واجب کرده است.

جمله «وَيَوْمَ يَرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره نور، آیه ۶۴) عطف است

بر جمله «قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ» (سوره نور، آیه ۶۴) و معنایش این است که او، هم در دنیا به احوال شما عالم است و هم در روزی که به سویش باز می‌گردید (روز قیامت)، و در آن روز هر کسی را به حقیقت عملی که کرده است خبر می‌دهد، و خدا به هر چیزی داناست. خداوند متعال با این جمله، مردم را به انقیاد در برابر احکام شرع و عمل به آنها تحریک فرموده است؛ به این بیان که به‌زودی ایشان را به حقیقت اعمالشان خبر می‌دهد؛ همچنان‌که در صدر سوره نیز مردم را تحریک می‌کرد به اینکه شرع را بپذیرند؛ چون خدایی آن را تشریح کرده که به نیازهای مردم عالم است و این شریعت، نیازهایشان را برآورده می‌کند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۵، صص ۱۶۷-۱۶۸).

چنان‌که در این کلام تصریح شده است در آرایه تشابه الأَطْرَاف یک طرف می‌تواند دلیل طرف دیگر باشد. البته برخی مفسران به دلیل غفلت از این کار بست معنایی آرایه تشابه الأَطْرَاف، در تفسیر این آیه به خطا رفته‌اند. آنان در توضیح عبارت «قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ» گفته‌اند که این بخش از سوره، به منافقان اختصاص دارد و متکلم از واژه «ما»، اعمال منافقانه را اراده کرده است (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۷۶). حال آنکه اگر دقت علامه طباطبایی را می‌داشتند و تناسب مزبور را در نظر می‌گرفتند، به این خطا نمی‌افتادند؛ زیرا چنان‌که گذشت، علامه، مراد از «ما»ی موصول را حقیقت حالشان که گویای احتیاجاتشان است دانست و به این دلیل که این آیه را با آغازین آیه این سوره مرتبط کرد، این معنا را به محتوای آیه اول برگرداند.

درواقع مراد از این «ما» در آیه پایانی، احتیاجات بشر است و البته احتیاجات شرعی و الهی، نه نیازهای تکوینی و دنیایی؛ بنابراین مخاطب این بخش از آیه نیز همان مردم عادی و مؤمنان‌اند و نیازی به توجیه‌های سرسام‌آور برخی از مفسران نیست.

گفتنی است برخی که به این آرایه توجه نداشته‌اند، بعد از مطرح کردن توجیه‌های بی‌اساس، خودشان نیز آن توجیه‌ها را مناسب ندانسته و با تعبیر «والله العالم» به سردرگمی خویش در این باره اشاره کرده‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۶۱). ظاهر کلام این مفسر و ادیب، آشفته است و نشان می‌دهد که او دچار سردرگمی است. وی در ابتدا احتمال‌هایی را مطرح می‌کند؛ سپس بدون آنکه به تحلیل آنها بپردازد، با تعبیر «والله الأعلّم» بحث را خاتمه می‌دهد. ظاهر قضیه از این قرار است که این ویژه‌دان دانش تفسیر در چنگال احتمال‌ها اسیر شده و به دلیل دقت نکردن به معناداری آرایه تشابه الأَطْرَاف در این آیه، از دست یافتن به جمع‌بندی عالمانه محروم گردیده است.

۳. قرینه‌یابی برای مجاز یا غرض ثانوی

در باره همزه استفهام و کاربردهای غیر حقیقی و تحلیل آن اختلافاتی وجود دارد. برخی از زبان‌شناسان بر این عقیده‌اند که این تغییرهای زبانی از قبیل اغراض‌اند، نه از قبیل معانی، و اصطلاحاً به آنها اغراض ثانوی گفته می‌شود که در برابر غرض اولی استفهام قرار دارند. در مقابل، دیگر زبان‌شناسان بر آن‌اند که این تغییرها از قبیل معانی‌اند، نه اغراض، و در نتیجه خروج از ماضی و مجاز اتفاق افتاده است. این نوشته بر آن نیست که به این بحث بپردازد؛ چراکه از غرض نگارش این پژوهش خارج است؛ بنابراین در نوشتار حاضر، دیدگاه مشهور دانشمندان بلاغت را مبنا قرار داده و مطابق آن بحث خود را شرح می‌دهیم.

مجازی‌بودن یک استعمال، نیازمند قرینه صارفه است و تا قرینه صارفه‌ای بر مجاز وجود نداشته باشد، مجاز اثبات نمی‌شود؛ زیرا اصل بر حقیقت است و مجاز خلاف اصل است. خلاف اصل بودن نیز دلیل می‌خواهد و این دلیل، همان قرینه صارفه است. از کلام برخی مفسران چنین به نظر می‌رسد که آرایه تشابه الأظرف می‌تواند قرینه‌ای صارفه بر مجازی بودن یک کلام باشد. در ادامه و از باب مثال، سوره «قیامت» ذکر می‌شود که آرایه تشابه الأظرف در آغازین و آخرین آیه آن، قرینه صارفه بر مجازی بودن کلام دانسته شده است.

یکی از بزرگان دانش تفسیر در تحلیل آیه «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (سوره قیامت، آیه

۳۶) می‌نویسد:

..؛ پس این آیه با آیه اول سوره ارتباط دارد که می‌فرمود: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ» (سوره قیامت، آیه ۳)؛ پس گویا این‌طور گفته شده است: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ وَيَحْسَبُ أَنْ نَتْرَكَهُ فِي حَالَةِ الْعَدَمِ؟» و در اینجا نکته دیگری هم وجود دارد و آن اینکه مقتضای حکمت الهی، همان واقع شدنش است و این مطلب از «أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» فهم می‌شود. استفهامی هم که در این آیه به کار رفته؛ مانند آیه «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ» است (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹، ص ۳۳۸).

همان‌طور که از کلام این مفسر فهمیده می‌شود، با توجه به ارتباط این دو آیه بر اساس آرایه تشابه الأظرف، مجازبودن همزه استفهام دانسته می‌شود. شاید اگر این آیه نمی‌بود و آرایه تشابه الأظرف نیز به کار نمی‌رفت، این مجاز به منصفه ظهور نمی‌رسید یا مفسر برای احراز آن به زحمت و سختی می‌افتاد.

علامه طباطبایی در کلام خود به این تناسب و قرینه‌یابی تصریح نمی‌کند، ولی با توجه به کلام ابن عاشور و نیز ظاهر کلام علامه می‌توان پی برد که در ذهن او چه می‌گذشته است. ایشان

در این باره می‌نویسد: «سخن خداوند متعال «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» پایانی است که در آن بازگشتی به آغاز سوره است که عبارت باشد از «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ» و استفهام نیز برای تویخ است» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۱۱۵).

چنان‌که از فحوای کلام علامه طباطبایی فهم می‌شود، احتمالاً در ذهن ایشان نیز همان تحلیلی بوده که در کلام ابن عاشور وجود داشته است. البته این نکته را نیز باید یادآور شد که این سخن درباره کلام علامه صرفاً یک احتمال است، ولی احتمالی قابل تأمل.

آنچه بیان شد، مثالی بود برای فهم مجاز، اما برای فهم غرض نیز همین آیه را می‌توان مثال آورد. ابن عاشور در این باره به نکته‌ای دقیق اشاره کرده و نوشته است:

در اینجا عدولی صورت گرفته است و به جای اینکه فعل جمله معلوم باشد، به شکل مجهول استعمال شده و غرض نیز ایجاز بوده است؛ زیرا فاعل قبلاً در آیه «أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ» مشخص شده بود. انگار چنین گفته شده است: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَتْرَكَهُ دُونَ بَعْثٍ وَأَنْ نَهْمَلَ أَعْمَالَهُ سُدًى (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹، ص ۳۳۸).

چنان‌که از این کلام فهمیده می‌شود، این اختصار مرهون تشابه الأَطْرَافِ است که میان دو آیه یادشده وجود دارد؛ چه، اگر این تشابه الأَطْرَافِ وجود نمی‌داشت، این زیبایی کشف نمی‌شد. به دیگر سخن، ابن عاشور پیوند میان این دو آیه را چنان محکم و وثیق می‌داند که معتقد است مخاطب به دلیل سیاق آیه آغازین، انتظار دارد که در آخرین آیه نیز فعل معلوم استعمال شود، اما این اتفاق نیفتاده و آن هنجاری که مخاطب انتظارش را داشت، شکسته شده است؛ بنابراین بستری مناسب برای غرض ثانوی؛ یعنی اختصار است و اختصار نیز با حذف فاعل تحقق یافته است؛ زیرا فاعل پیش از این معین شده است و دیگر نیاز به تکرار آن نیست. در واقع ابن عاشور معتقد است که یکپارچگی این دو جمله - با اینکه آیه‌های زیادی بین آنها فاصله انداخته است - به حدی است که انگار متتابع و پیوسته‌اند و گویا چنان است که گفته شده باشد: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَتْرَكَهُ دُونَ بَعْثٍ وَأَنْ نَهْمَلَ أَعْمَالَهُ سُدًى». بی‌شک ابن عاشور در کشف این زیبایی و یکپارچگی بین این دو آیه مرهون توجه به آرایه تشابه الأَطْرَافِ است.

۴. ابراز فصاحت و بلاغت اعجاز‌آمیز

علامه طباطبایی در کشف آرایه تشابه الأَطْرَافِ دو گونه عمل کرده است: گاهی به معنایابی این آرایه پرداخته و از طریق آن به لایه‌های زیرین متن دست یافته است و گاه نیز تنها به وجود آن اشاره کرده است. عملکرد علامه در دسته اول طبیعی است، اما درباره دسته دوم این سؤال مطرح می‌شود

که استفاده از این آرایه بدیعی در موارد یادشده روشن است و نیازی به توضیح ندارد و مفسر نیز بر این مطلب آگاه است؛ پس راز اینکه تنها به استفاده شدن آن آرایه در قرآن کریم اشاره شده چیست؟ آیا مفسر و فهمنده متن نتوانسته معنایی را که در لایه‌های زیرین متن به کار رفته، درک کند یا اینکه علت دیگری وجود داشته است؟

به جرئت می‌توان گفت که حداقل در برخی سوره‌ها از این آرایه تنها برای اثبات تبهر و بیان خبرگی اعجاز‌آمیز متکلم استفاده شده است. به دیگر سخن، قصد متکلم تنها استفاده این آرایه بوده و آن را صرفاً برای ابراز فصاحت و بلاغت خویش به کار برده است. توجه به دو مقدمه ما را به این مهم رهنمون می‌گرداند:

۱. قرآن در مقام اثبات خارق‌العاده و اعجاز‌آمیز بودن در فنون کلام و سخن بوده است؛ زیرا این کتاب، اثری صرفاً ادبی نیست، بلکه معجزه ابدی پیامبر اسلام □ است؛ پس باید در حدی باشد که خداوندگاران سخن در مقابل بلاغت و فصاحتش به زانو درآیند. در نتیجه متکلم در این کتاب باید از هر فرصتی برای ابراز و اثبات این قدرت خویش استفاده کند؛ بدون تفاوت بین اینکه ابراز و اثبات این مهم دربرگیرنده زیبایی معنوی نیز باشد یا نه (صرفاً زیبایی لفظی باشد)؛ بنابراین بعید نیست که متکلم در مقام هنرنمایی معجزه‌آسای خود از صنعتی که تنها موجب زیبایی لفظ می‌شود استفاده کرده باشد؛ پس هیچ اشکالی ندارد که متکلمی فصیح از آرایه‌ای مهم و اثرگذار تنها به‌عنوان میرز فصاحت و بلاغت استفاده ببرد.

۲. آرایه تشابه الأظراف به خودی خود اعجاز‌آمیز است؛ هرچند از آن معنایی قصد نشده باشد؛ یعنی سخنور می‌تواند با استفاده بجا از این آرایه، تبهر و تسلط خود را بر کلام و سخنوری ابراز و اثبات کند. این درواقع، ویژگی ذاتی تشابه الأظراف است و این آرایه، تنها آرایه یا یکی از آرایه‌هایی است که ذاتاً زیبایی معجزه‌آسایی دارد.

با در نظر گرفتن این مطالب و مطالب یادشده در مفهوم‌شناسی، معجزه‌آسابودن این آرایه آشکار می‌شود و در نتیجه می‌توان کارکرد زیبایی‌شناختی و اثبات تبهر متکلم در سخن را یکی از کارکردهای معناشناختی آرایه تشابه الأظراف به شمار آورد. اگر این کارکرد اثبات شود، فهمنده متن دیگر نباید دنبال معنایی دیگر بگردد؛ چراکه به غرض اصلی و اساسی متکلم دست یافته است و اصلاً این غرض با اراده کردن معنا در تضاد است؛ زیرا مخاطب تنها باید توجهش به خبرگی متکلم و تسلط او بر فنون گوناگون کلام جلب شود و ذهنش به سمت معنای دیگری منحرف نگردد. در ادامه و از باب نمونه، سه سوره ذکر می‌شود که مفسران تنها به بیان وجود چنین آرایه‌ای در ابتدا و انتهای آنها اکتفا کرده و معنایی برای آن ذکر نکرده‌اند.

أ) سوره «حشر»

چنان‌که گفته‌اند، در این سوره میان آیه نخست: «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (سوره حشر، آیه ۱) و آیه آخر «يَسْبِغُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (سوره حشر، آیه ۲۴) همگونی و مطابقت وجود دارد و در آن از آرایه تشابه الأَطْرَاف استفاده شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۲۰۱؛ بقاعی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۴۲۸؛ سیدقطب، ۱۴۲۵ق، ج ۶، ص ۳۵۲۱).

علامه طباطبایی که در امعان نظر به معناداری آرایه‌ها مشهور است، درباره تناسب بین شروع و پایان سوره تنها می‌نویسد: «این آیه شروعی است مطابق با آنچه در پایان سوره ذکر خواهد شد» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۲۰۱). انتظار می‌رفت علامه طباطبایی به معنای این آرایه اشاره کند، ولی تنها اصل استعمال آن را مطرح کرده است؛ زیرا کاربرد تشابه الأَطْرَاف در سوره حشر فقط برای ابراز تبحر و خبرگی متکلم در فنون سخن و کلام است. در نتیجه، نیازی نیست فهمنده متن به دنبال معنایی دیگر بگردد.

ب) سوره «قلم»

گفته شده که در این سوره میان دو آیه «وَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَحْنُونٍ» (سوره قلم، آیه ۲) و «يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَحْنُونٌ» (سوره قلم، آیه ۵۱) آرایه تشابه الأَطْرَاف به کار رفته است (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۲۴؛ سیوطی، ۱۴۲۶ق، ص ۷۴؛ سیوطی، بی‌تا، ص ۶۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۶۱۹؛ بقاعی، ۱۴۲۷ق، ج ۸، ص ۹۷؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹، ص ۱۰۱). علامه طباطبایی نیز نه به تصریح، بلکه به اشاره از این تناسب بحث به میان آورده است.

ج) سوره «شعراء»

علامه طباطبایی معتقد است که بین ابتدا و انتهای این سوره نیز تناسب وجود دارد. او در المیزان می‌نویسد: «در این سوره بازگشت آخرین جزء به آغازین بخش آن اتفاق افتاده است» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹، ص ۳۳۲). علامه در اینجا نیز به همان ترتیبی که در ذیل بررسی سوره حشر گذشت، به معنای این آرایه اشاره‌ای نکرده است.

با توجه به اینکه دقت به معناداری آرایه‌ها و صنایع ادبی خصوصاً آرایه تشابه الأَطْرَاف از ویژگی‌های فهم متن در منظومه فکری علامه طباطبایی است؛ بنابراین اگر صرفاً به بیان وجود چنین آرایه‌ای در آیه‌ای اکتفا کرده و به تحلیل معنایی آن نپرداخته باشد، بدین معناست که آن آرایه به نظر ایشان صرفاً برای ابراز اعجاز فصاحت و بلاغت قرآن بوده است، اما اگر شیوه مفسری

چنان است که به معناداری آرایه‌های ادبی دقت و التفات چندانی ندارد، نمی‌توان چنین تحلیلی را در باره او صادق دانست؛ زیرا بایسته است هر کلامی در بستر اندیشه و منظومه فکری صاحب آن کلام تحلیل شود. از نکات بارز و اثبات‌شده، توجه علامه طباطبایی به مقوله معناداری آرایه‌های ادبی و بدیعی است؛ بنابراین اشاره صرف به وجود چنین آرایه‌ای بدون تحلیل صریح معنایی، به قرینه فضای ذهنی علامه طباطبایی، باید بر معناداری حمل شود و آن معنا چیزی نیست جز خبرگی متکلم.

نتیجه

بر اساس آنچه بیان شد، علامه طباطبایی در المیزان اولین کسی است که به معناداری آرایه تشابه الأَطراف توجه کرده و از آن در فرایند فهم متن بهره برده است؛ به گونه‌ای که غفلت از آن موجب کج‌فهمی می‌شود. این اتفاق تا پیش از علامه طباطبایی سابقه نداشته و یکی از نوآوری‌های حوزه علمیه قم در دانش بدیع و همچنین در فهم متن به شمار می‌آید؛ بنابراین علامه طباطبایی از کسانی است که توانسته جریانی نو در دانش بدیع و به تبع آن در فرایند فهم متن رقم بزند و بدین وسیله موجب شود دانش بدیع در صد سال اخیر در حوزه علمیه قم رشد و تطور چشم‌گیری داشته باشد. علامه با استفاده منظم و بجا از جنبه معناشناختی آرایه تشابه الأَطراف به این مهم دست یافته است. ایشان به چهار معنا از معانی آرایه تشابه الأَطراف بیش از دیگر معانی توجه کرده است که عبارت‌اند از: قرینه‌یابی برای کشف مراد متکلم، دلیل بودن یکی از طرفین بر طرف دیگر، قرینه‌یابی برای مجاز یا غرض ثانوی، و ابراز فصاحت و بلاغت اعجاز‌آمیز، اما نظریه نو علامه طباطبایی در آرایه تشابه الأَطراف متأسفانه چنان‌که بایسته است مورد توجه مفسران پس از ایشان قرار نگرفت. البته گفتنی است که هر چند علامه طباطبایی نخستین کسی به شمار می‌آید که به معناداری این آرایه توجه کرده، به نظر صاحب این قلم می‌رسد که این مسئله بسیار جای تحقیق و پژوهش دارد؛ چه اینکه زوایا و خبایای بحث هنوز کشف نشده است. همچنین معانی متعدد دیگری نیز در این آرایه نهفته است که تا به حال کسی بدان اشاره نکرده است. علامه طباطبایی علی‌رغم اینکه شروع‌کننده این جریان بوده، نمی‌توان گفت که به تمامی معانی این آرایه التفات داشته و همه را احصا کرده است؛ بنابراین ادامه جریانی که علامه طباطبایی آن را آغاز کرده، از ضروریات است.

منابع

١. قرآن كريم ترجمه ناصر مكارم شيرازى.
٢. ابن عاشور، محمد طاهر. (١٤٢٠ق). تفسير التحرير و التنوير. مؤسسة التاريخ العربى.
٣. ابن عرب شاه، ابراهيم بن محمد. (بى تا). الأطول شرح تلخيص مفتاح العلوم. دار الكتب العلمية.
٤. ابن يعقوب مغربى، احمد بن محمد. (بى تا). مواهب الفتاح فى شرح تلخيص المفتاح. دار الكتب العلمية.
٥. ابوحيان، محمد بن يوسف. (١٤٢٠ق). البحر المحيط فى التفسير. دار الفكر.
٦. أنيس، عبد الحكيم. (١٤٢٣ق). البحوث أضواء على ظهور علم المناسبة القرآنية. الأحمديّة.
٧. بقاعى، ابراهيم بن عمر. (١٤٢٧ق). نظم الدرر فى تناسب الآيات و السور. دار الكتب العلمية. منشورات محمد على بيضون.
٨. تفتازانى، مسعود بن عمر. (بى تا، الف). مختصر المعانى. دار الفكر.
٩. تفتازانى، مسعود بن عمر. (بى تا، ب). كتاب المطول و بهامشه حاشية السيد مير شريف. مكتبة الداورى.
١٠. حر عاملى، شيخ ابو جعفر. (١٤٠٣ق). الفوائد الطوسية. المطبعة العلمية.
١١. خطيب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن. (بى تا). الأيضاح فى علوم البلاغة المعانى و البيان و البديع. دار الكتب العلمية.
١٢. رجبى، محمود. (١٣٧٩). روش شناسى تفسير قرآن كريم. الهادى.
١٣. زمخشرى، محمود بن عمر. (١٤٠٨ق). الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأفاويل فى وجوه التأويل. دار الكتب العربى.
١٤. سبكى، على بن عبد الكافى. (بى تا). عروس الأفراح فى شرح تلخيص المفتاح. المكتبة العصرية.
١٥. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر. (١٤٢١ق). الإتقان فى علوم القرآن. دار الكتب العربى.
١٦. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر. (١٤٢٦ق). مرصد المطالع فى تناسب المقاطع و المطالع. مكتبة دار المنهاج للنشر و التوزيع.
١٧. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر. (بى تا). معترك الأقران فى إعجاز القرآن. دار الفكر العربى.
١٨. سيد قطب، ابراهيم حسين الشاربي. (١٤٢٥ق). فى ظلال القرآن. دار الشروق.
١٩. طباطبايى، سيد محمد حسين. (١٣٩٠). الميزان فى تفسير القرآن. مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.
٢٠. عشائري منفرد، محمد. (بى تا). بلاغت كاربرى. بى چا.

۲۱. فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب). مکتب تحقیق دار احیاء التراث العربی.
۲۲. قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۶۴). الجامع لأحكام القرآن. ناصر خسرو.
۲۳. کفعمی عاملی، شیخ ابراهیم. (بی تا). المقام الأسنی فی تفسیر الأسماء الحسنی. مؤسسة قائم آل محمد علیهم السلام.
۲۴. مجاهد، سید محمد. (بی تا). مفاتیح الأصول. مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
۲۵. مراغی، احمد مصطفی. (بی تا). علوم البلاغة البیان و المعانی و البدیع. دار الکتب العلمیة.
۲۶. مدنی، علیخان بن احمد. (۱۳۸۸). أنوار الربیع فی أنواع البدیع. مطبعة النعمان.
۲۷. مطلوب، احمد. (بی تا). معجم المصطلحات البلاغیة و تطورها. مکتبة لبنان ناشرون.
۲۸. وحید بهبهانی، محمد باقر. (۱۴۱۵ق). الفوائد الحائریة. مجمع الفكر الإسلامی.
۲۹. هاشمی، احمد. (۱۳۸۱). جواهر البلاغة. مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

